نکات جالبی از تاریخ اسلام: اوضاع مسلمانان پس از پیمان عقبه

سبحانی تبریزی، جعفر

در شمارهء گذشته چگونگی پیمان«یثربیان»را با پیامبر اکرم از نظر خوانندگان گرامی‏ گذراندیم؛و روشن شد که آنان برخلاف«مکیان»روح انقلابی عجیبی داشتند،و تبلیغات روشن‏ و مستدل بیش از هر عامل در روحیهء آنها مؤثر بود،و گاهی خواندن چند آیه،و استماع چند سخن‏ سودمند؛وضع روحی آنها را دگرگون میساخت اکنون این پرسش بمیان میآید که علت چه بود که‏ «یثربیان»که دور مرکز انتشار اسلام بودند،بهتر از مکیان با آن قرابت نزدیکی که با رسولخدا داشتند،زیر فرمان پیامبر؛میرفتند؛و اثر چند ملاقات و برخوردهای رسولخدا با«یثربیان» مفیدتر و سودمندتر از تبلیغات سیزده ساله وی در«مکه»بود؟علت این پیشرفت را میتوان‏ دو چیز دانست:

1-«یثربیان»سالیان دراز با یهود مجاور بودند و خواه ناخواه در مجالس و محافل‏ همدیگر سخن از بعثت پیامبر عربی بمیان میآمد،حتی یهود به بت‏پرستان«یثرب»میگفتند که‏ این پیامبر عربی آئین یهود را ترویج خواهد نمود،و بساط بت‏پرستی را از جهان برخواهد چید؛ همین گفتگوها در روحیهء آنها آمادگی عجیبی برای پذیرفتن آئینیکه یهود در انتظار آن بودند، بوجود آورده بود؛بحدیکه شش تن از خزرجیان در اولین برخورد خود با رسولخدا،فورا ایمان‏ آوردند و بیکدیگر میگفتند که این همان پیامبریست که یهود در انتظار آنند،و ما بایست زودتر از آنها باو بگرویم.

روی همین جهت یکی از اعتراضات قرآن بر یهود همین است که شما جهان بت‏پرستی را با بعثت نبی عربی تهدید مینمودید،و بمردم بشارت ظهور او را میدادید،و علائم او را از روی تورات‏ میخواندید؛اکنون چرا از او روی گردانید،چنانکه میفرماید:

و لما جائهم کتاب من‏ عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جائهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین

(بقره-89)هنگامیکه قرآن‏ فرو فرستاده شد،کتابیکه تورات آن را تصدیق میکرد،و قبل از نزول آن،جهان یهود بوسیله‏ آئین اسلام در انتظار پیروزی بر بت‏پرستان بودند؛در این موقع بآن کفر ورزیدند،و آنچه قبلا میدانستند انکار کردند،لعنت خدا بر کافران باد.

2-عامل دیگریکه میتوان تأثیر او را در پذیرفتن آئین اسلام ذی‏دخل دانست،خستگی‏ روحی و جسمی مردم«یثرب»بود که نزاعهای صد و بیست ساله آنها را بستوه درآورده بود، و تقریبا از زندگی سیر شده و تمام درهای امید و نجات را بروی خود بسته میدیدند تنها مطالعه‏ جنگ«بعاث»که یکی از جنگهای«یثربیان»است قیافه واقعی مردم آنسامانرا در نظر ما مجسم‏ میسازد،در این جنگ در آغاز کار«اوسیان»شکست خوردند و بطرف«نجد»گریختند،رقیب‏ پیروز(خزرجیان)شروع بسرزنش آنها کردند،رئیس«اوسیان»(حضر)سخت متأثر شد،نیزه‏ خود را در رانش فرو برد،و از اسب پیاده شد و بر قبیلهء خود بانگ زد،و گفت:بخدا قسم از جای‏ خود بلند نمیشوم تا کشته شوم؛ثبات«حضیر»در این مبارزه خون غیرت و شهامت و حس دفاع را در سپاه شکست خورده بجوش درآورد؛تصمیم گرفتند که بهر قیمتی تمام شود؛برگردند و از حریم‏ حق خود دفاع کنند،مأیوسانه در حالیکه دست از زندگی شسته بودند به نبرد پرداختند،سپاه‏ جانباز و از خود گذشته که از روی ایمان نبرد کند،همواره پیروز است،،از این لحاظ «اوسیان»شکست خورده،مجددا پیروز گشتند و«خزرجیان»را شکست دادند؛و نخلستانهای آنها را آتش زدند و...

سپس بطور تناوب جنگ و صلح رخ میداد،و پیوسته تمام لحظات زندگی خود را با صدها عوامل‏ ناگوار و کوبنده و خسته کننده میگذراندند هردو گروه از وضع خود راضی نبودند و دنبال‏ چاره‏ای میگشتند و بفکر روزنهء امیدی بودند،برای همین جهت هنگامیکه آن شش تن از «خزرجیان»گوش به سخنان پیامبر خدا دادند،گمشده خود را یافتند و عرض کردند که شاید خدا بوسیله تو ما را از این نفاق نجات بخشد.

این بود برخی از عللی که یثربیان را وادار کرد تا از دعوت رسول خدا استقبال‏ بعمل آورند.

عکس العمل پیمان«عقبه»در قریش

«قریش»در خواب سنگین غفلت فرو رفته بودند،و از رکود و عدم پیشرفت آئین توحید در اطراف«مکه»تصور میکردند که قوس نزولی«اسلام»آغاز گردیده و چیزی نمیگذرد که همه‏ سازمان وجودی آن فرو میریزد؛ناگهان دومین پیمان«عقبه»مثل«بمب»در میان قریش صدا کرد؛سران حکومت بت‏پرستی فهمیدند:که شب گذشته در دل تاریکی؛هفتاد و سه تن از«یثربیان» با پیامبر پیمان بسته‏اند که از وی مانند فرزندانشان دفاع کنند؛این حبر بیم عجیبی در آنها ایجاد کرد؛زیرا با خود میگفتند اکنون مسلمانان دومین پایگاهی را در قلب شبه جزیره بدست آورده‏اند و بیم آن میرود که تمام قوای متفرق خود را گرد آرند؛و بنشر آئین توحید بپردازند و بدینوسیله؛حکومت مرکزی بت‏پرستی را در«مکه»واژگون سازند.

برای تحقیق بیشتری صبحگاهان سران قریش؛با خزرجیان تماس گرفتند،و گفتند: بما گزارش داده‏اند که شماها شب گذشته با«محمد»در«عقبه»پیمان دفاعی بسته‏اید؛و باو قول داده‏اید که علیه ما قیام کنیم سوگند یاد کردند ما دوست نداریم که آتش جنگ میان ما و شما روشن گردد.

کاروان«حج»یثربیان در حدود پانصد نفر بود؛فقط هفتاد و سه تن از آنها در نیمه‏شب در عقبه بیعت کرده و افراد دیگر تمام در خواب فرو رفته بودند و از جریان اطلاع نداشتند- از این لحاظ-آنها که مسلمان نبودند،سوگند یاد کردند که هرگز چنین مطلبی نبوده و اساسا داستان«پیمان»دروغ است«عبد اللّه بن ابی»خزرجی که مقدمات ریاست او بر تمام«یثرب»فراهم‏ شده بود؛گفت:هرگز چنین کاری نشده و گروه خزرج بدون مشورت کردن با من کاری را انجام‏ نمیدهند،سپس سران قریش از جا برخاستند تا بتحقیق بیشتری بپردازند مسلمانانیکه در آنمجلس‏ حضور داشتند فهمیدند که راز آنان فاش شده است از این جهت فرصت را غنیمت شمرده و با خود گفتند:پیش از آنکه؛افراد شناخته شوند؛بایست راه وطن را پیش گرفت و از قلمرو حکومت‏ «مکیان»درآمد.

سرعت و عجله‏ایکه در برخی از یثربیان مشاهده شد،سوءظن قریش را نسبت به صدق بیعت؛ بیشتر کرد،فهمیدند که گزارش مخبر صحیح بوده است؛از این جهت،به تعقیب تمام یثربیان‏ پرداختند؛ولی خوشبختانه موقعی فعالیت خود را آغاز کردند که کار از کار گذشته؛و کاروان حج از محیط حکومت مکیان بیرون رفته بود؛فقط بیک نفر از افراد مسلمان که سعد بن‏ عباده بود،دست یافتند.

ابن هشام در سیره خود ج 2 ص 4 میگوید که قریش بدونفر دست یافتند،یکی همان سعد؛دیگری‏ «منذر بن عمر»بود؛دومی از دست آنان گریخت؛ولی با کمال خشونت موی سر سعد را گرفته‏ بزمین میکشیدند،مردی از قریش از این وضع رقت‏بار سخت متأثر شد،نزد«سعد»آمد گفت:مگر تو در مکه با یکی از مکیان؛پیمانی ندارید؛سعد گفت چرا،با«مطعم بن عدی»پیمان دفاعی دارم‏ زیرا تجارت او را هنگام عبور از«یثرب»از دستبرد حفظ میکردم و را پناه میدادم.

مرد قرشی که میخواست او را از این وضع نجات بخشد،سراغ«مطعم»آمد،و گفت:

مردی از خزرجیان گرفتار شده و قریش سخت او را شکنجه میدهند؛و او اکنون ترا بیاری میطلبد و در انتظار کمک تو است،مطعم آمد دید،سعد بن عباده است؛همان مردیکه هر سال در پناه او کاروان تجارتی وی سالم بمقصد میرسید؛از این جهت؛در استخلاص او کوشید و او را روانه‏ یثرب کرد؛دوستان سعد و مسلمانان که از گرفتاری او آگاه شده بودند تصمیم گرفته بودند که از نیمه راه برگردند و او را آزاد کنند،در این فکر بودند ناگهان دیدند سعد از دور پدیدار گشت و سرگذشت غم‏انگیز خود را بآنها گفت...

نفوذ معنوی اسلام

خاورشناسان اصرار دارند که نفوذ و پیشرفت اسلام را زیر سایه شمشیر قلمداد کنند؛و در این‏باره گفته‏هائی دارند؛که در موارد مناسب(جنگهای اسلام با مشرکان)به پاسخ یکایک آنها خواهیم پرداخت؛ولی اکنون نظر خوانندگانرا بجریانیکه پیش از هجرت در«یثرب»اتفاق‏ افتاده است جلب مینمائیم بررسی این جریان بخوبی اثبات میکند؛که نفوذ و پیشرفت اسلام در آغاز کار؛تنها بوسیله جذابیت و شیرینی و روشنی اصول و قواعد آن بوده که با تشریح مختصری‏ شنونده را مسخر میساخت اینک جریان:

مصعب بن عمیر مبلغ و گوینده نامی اسلام بود که بنا بدرخواست اسعد بن زراره بمدینه از جانب پیامبر اعزام شده بود،این دو نفر تصمیم گرفتند که سران«یثرب»از طریق منطق و دلیل بکیش اسلام دعوت کنند؛وارد باغی شدند که جمعی از مسلمانان در آنجا بودند و نیز در آنمیان«سعد بن معاذ»و«اسید بن حضیر»که از سران قبیلهء«بنی عبد الاشهل»بودند دیده میشدند؛ «سعد بن معاذ»رو به«اسید»کرد و گفت شمشیر خود را از نیام بیرون آور،و بسوی این دو نفر برو، و بآنها بگو:دست از تبلیغات خود نسبت بآئین اسلام بردارند،و با سخنان و بیانات خود، ساده‏لوحان ما را گول نزنند از آنجا که اسعد بن زراره پسر خاله من است؛من از آن شرم دارم که خودم‏ با حربه برهنه با او روبرو گردم؛«اسید»با صورت برافروخته و شمشیر برهنه سر راه این دو نفر را گرفت؛و سخنان فوق را با لحن شدید ادا کرد،مصعب بن عمیر،آن سخنور توانا که روش‏ تبلیغ را از رسولخدا فراگرفته بود،رو به«اسید»کرد و گفت:ممکن است لحظه‏ای بنشینی و باهم گفتگو کنیم؛هرگاه موافق طبع و میل شما نباشد،ما از همان راهیکه آمده‏ایم برمیگردیم«اسید» گفت سخن از روی انصاف گفتی،و لحظه‏ای چند نشست و شمشیر خود را غلاف کرد،«مصعب»آیاتی‏ از قرآن تلاوت نمود؛جذابیت و شیرینی آیات و قدرت منطق«مصعب»او را بزانو درآورد،از خود بی‏اختیار شدو گفت:کیف تصنعون اذا اردتم تدخلو هذا الدین:راه مسلمان شدن چیست‏ گفتند:غسل کردن،جامه آب کشیدن و نماز گذاردن و گواهی بوحدانیت خدا دادن،«اسید» که بمنظور ریختن خون این دو نفر آمده بود؛با چهره باز؛گواهی به یگانگی و رسالت رسولخدا داد؛ و همانجا وظایف اسلامی را بعمل آورد و بسوی«سعد»برگشت«سعد بن معاذ»با کمال بی‏صبری در انتظار وی بود؛چهره درخشان و نورانی«اسید»ناگهان پدیدار شد،«سعد بن معاذ»رو بحضار که همگی در انتظار او نشسته بودند کرد و گفت بخدا قسم؛«اسید»تغییر عقیده داده و برای آن هدفیکه رفته بود موفق نگشته است«اسید»آمد؛جریان را تشریح کرد؛«سعد بن معاذ»در حالیکه خشم سراسر بدن او فراگرفته بود،بلند شد که این دو نفر را از کار تبلیغ باز بدارد؛وگرنه خون آنها را بریزد؛ ولی مشابه همان جریانیکه برای«اسید»اتفاق افتاده بود،برای او نیز رخ داد؛وی نیز در برابر منطق قوی و محکم؛و بیانات جذاب و شیرین مصعب بزانو درآمد در برابر آنها انگشت ندامت‏ از تصمیمی که گرفته بود،بدندان گرفت؛اسلام و تسلیم خود را بآئین توحید ابراز داشت و سپس‏ بسوی قوم برگشت و بآنها چنین گفت:من میان شما چه موقعیتی دارم،همگی گفتند:تو سرور و رئیس قبیله ما هستی،وی گفت:من با هیچ فردی از زن و مرد قبیله سخن نخواهم گفت مگر اینکه‏ بآئین اسلام بگروند.

سخنان رئیس قبیله دهن‏بدهن برای اهل قبیله نقل گردید و مدتی نگذشت که تمام قبیله‏ «بنی عبد الاشهل»پیش از آنکه رسولخدا را به‏بینند،اسلام آوردند و از مدافعان آئین‏ توحید گردیدند.

از این‏گونه جریان نمونه‏های زیادی در لابلای صفحات تاریخ بچشم میخورد و هریک از آنها گواه محکم و منطق گویائی است بر اینکه سخن خاورشناسان دربارهء پیشرفت اسلام بی‏اساس‏ است،نه در آنروز زوری بود و نه زر؛نه پیامبر را دیده بودند و نه با او تماس گرفته بودند، جز منطق محکم یک گوینده اسلامی که توانست در ظرف چند دقیقه انقلابات روحی غریبی در میان یک قبیله بوجود آورد عامل دیگری در کار نبوده است

ترس و وحشت قریش

حمایت و پشتیبانی«یثربیان»از مسلمانان بار دیگر«قریش»را از خواب سنگین غفلت‏ بیدار کرد،آزار و اذیت را از سر گرفته و مجددا آماده شدند که از نفوذ اسلام و انتشار آن‏ جلوگیری بعمل آورند.

ابن سعد در طبقات ج 1 ص 210 مینویسد:اصحاب رسولخدا از فشار و آزار مشرکان‏ شکایت نموده و اجازه خواستند که به نقطه‏ای مسافرت کنند؛رسولخدا چند روزی مهلت خواست، سپس فرمود:بهترین نقطه برای شماها همان«یثرب»است،افرادیکه مایلند یک‏یک؛ با کمال آرامش بآن نقطه مهاجرت نمایند،پس از صدور فرمان مهاجرت؛مسلمانان به بهانه‏های گوناگونی از«مکه»بیرون رفته و راه«یثرب»را پیش گرفتند،هنوز آغاز مهاجرت بود؛که‏ قریش به راز مسافرت پی بردند،و از هرگونه نقل و انتقال جلوگیری کردند؛و تصمیم گرفتند که بهرکس دست یابند از راه بازگردانند و اگر شخص با زن و بچه‏اش مهاجرت کند لااقل‏ هرگاه همسر او قرشی باشد؛از بردن زنش ممانعت کنند ولی-مع الوصف-از ریختن خون‏ بیمناک بودند؛و حدود آزار را،از دائره حبس و شکنجه بیرون نبرده بودند ولی این فعالیتها مثمر واقع نشد.

با النتیجه عده زیادی از چنگال قریش نجات یافتند و به یثربیان پیوستند،کار بجائی رسید که از مسلمانان در مکه جز رسولخدا و علی و ابو بکر و عده‏ای از مسلمانان بازداشت شده و یا بیمار کس دیگری باقی نمانده بود؛در این هنگام گرد آمدن مسلمانان در«یثرب»قریش را بیش‏ از پیش بوحشت انداخت و برای درهم شکستن اسلام تمام سران قبیله در«دار الندوه»مجلس‏ تشکیل داداند،و برای علاج موضوع طرحهائی پیشنهاد شد که در شمارهء آینده از نظر خوانندگان‏ خواهد گذشت.

از این قبیل اشخاص مباشید

امیر مؤمنان(ع)میفرماید:

از افرادی که آرزوی سعادت و نجات دارند بدون اینکه بتعالیم دینی عمل‏ کنند مباشید و همچنین از افرادی که توبه و توجه بخداوند را بواسطهء آرزوهای‏ دراز بتأخیر میاندازند و گفتارشان گفتار زاهدان است ولی کردار آنها کردار آزمندان و حریصان است و هرقدر نعمت و ثروت در اختیارشان باشد سیر نمیشوند و اگر نعمت از آنها باز گرفته شود قناعت نمیکنند،مردم را از منکرات نهی میکنند اما خود مرتکب منکرات میشوند دیگرانرا بکارهای نیک امر میکنند ولی خودشان‏ آنها را انجام نمی‏دهند؛بیدار باشید از این قبیل افراد مباشید.